

بررسی تأثیر روان‌شناختی فصل‌ها بر آفرینش هنری احمد شاملو و فروغ فرخزاد

مجتبی اصغرنسب*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۹

ابراهیم اقبالی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۴

چکیده

اندیشمندان و ادیبان زیادی در طول تاریخ با رویکردهای مختلف به تحلیل و تأویل آثار شعرا و نویسندگان پرداخته‌اند که به این سبب روش‌های مختلف نقد ادبی برای تحلیل محتوا و دست یافتن به جنبه‌های پنهان و مغفول آثار ارزشمند ادبی به وجود آمده است. در این بین، با کمی ژرف‌نگری می‌توان رد پای تغییر فصل‌ها را در آثار شعرا و نویسندگان و هنرمندان پیدا کرد. احمد شاملو و فروغ فرخزاد از شاعران برجسته معاصر هستند که تغییر فصل‌ها و عناصر مرتبط با آن‌ها تأثیر روان‌شناختی و عاطفی ویژه‌ای در آثار ایشان داشته است. بر همین اساس، پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر روان‌شناختی فصول سال بر آفرینش هنری این شعرا انجام پذیرفته است. این پژوهش به ما این امکان را می‌دهد تا از منظر روان‌شناختی به تحلیل محتوای اشعار شاملو و فروغ فرخزاد و هرچه بیش‌تر به اندیشه و جهان عاطفی آن‌ها پی ببریم تا درک صحیح‌تری از آثار ایشان به دست بیاوریم. مطالعه دقیق این آثار نشان می‌دهد که تأثیر فصول سال و عوامل وابسته به آن‌ها نظیر رنگ‌های مختلف، گرمی و سردی و... در خلاقیت این دو شاعر تجلی بسیار گسترده‌ای دارد. **کلیدواژه‌گان:** فصل، رنگ، روان‌شناسی، شعر، نقد روانکاوانه.

asgharnasab@gmail.com

* کارشناس ارشد ادبیات تطبیقی، مؤسسه آموزش عالی چرخ نیلوفری آذربایجان.

abrahim@ghbaly@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز.

نویسنده مسئول: ابراهیم اقبالی

مقدمه

در تأثیراتی که روح و روان انسان از کوچک‌ترین اتفاقات روزمره زندگی‌اش می‌پذیرد و عکس‌العمل‌ها و واکنش‌هایی که در قبال حوادث و اتفاقات اطراف‌اش نشان می‌دهد، این موضوع پیداست که آدمی خواسته یا ناخواسته از اتفاقات، تغییرات، تحولات و حوادث پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد، و این مسأله در کارها و آثاری که از خود به جای می‌گذارد، کاملاً قابل ردیابی است. تغییر فصول سال نیز یکی از همین اتفاقات است که با کمی ژرف‌نگری می‌توان ردپایش را در آثار شعرا و نویسندگان و هنرمندان پیدا کرد. دایره واژگان، صناعات، تشبیهات و استعارات و کنایات مورد استفاده شاعر در فصل‌های مختلف برشی از ناخودآگاه آفریننده اثر است که بر روی کاغذ جاری می‌شود و بی‌شک این ناخودآگاه دستخوش پیرامون و محیط اطراف است و در حالات روحی اعم از غم و شادی، خنده و گریه، نشاط و افسردگی و غیره مشهود و قابل لمس است. گاهی فصل‌های سال در درون شاعر متجلی می‌شوند و مثلاً شاعر را با احوالی زمستانی در بهار طبیعت مویه‌پرداز می‌کنند، و یا بر عکس نشاط درونی شاعر، او را در زمستان نغمه‌گر می‌سازد؛ که این وضعیت را می‌توان در چهار فصل درونی انسان (روحی - روانی) دریافت. آنچه در این دیدگاه قابل اهمیت است، نگاهی روان‌شناختی به تأثیر فصول سال بر روحيات و احوالات و دریافت‌های آدمی است که چه میزان در عملکرد و آثارش تأثیر دارد.

«در قرن بیستم با ظهور سه نهضت روانکاوی، رفتارگرایی و انسان‌گرایی، توجه به شخصیت انسان جنبه‌های عینی‌تر و واقعی‌تر به خود گرفت و از میان آن‌ها، روان‌شناسی انسان‌گرا به دلیل تمرکز بر طبیعت پاک و نیک انسان، نظر بسیاری از پژوهش‌گران را به خود جلب کرد» (باقری و دیگران، ۱۳۹۳: ۲). احمد شاملو و فروغ فرخزاد دو شاعر برجسته معاصر هستند که تغییر فصل‌ها و عناصر مرتبط با آن‌ها تأثیر روان‌شناختی و عاطفی ویژه‌ای در آثار ایشان دارد. به شکلی که تغییرات جوی و وضعیت آب و هوا در خلق بسیاری از اشعار آن‌ها تأثیر انکارناپذیر دارند. خوش‌کامی، برانگیختگی‌های نیروافزا، افسردگی، اضطراب و برانگیختگی‌های عصبی در خلق آثار این شعرا در فصول مختلف، متفاوت و قابل مشاهده است. اتفاقات طبیعی و غیر طبیعی و حوادث، تأثیر طولانی مدت

بر روح و روان شاعر دارد، چنانکه سرایش آن‌ها را تا مدتی معطوف به خودش می‌کند. نیازهای انسانی این شعرا در هر فصل به فراخور موقعیت در مضامین شعری‌شان قابل رؤیت است. شاملو از رنگ‌ها به صورت نمادین برای نشان دادن، خشم و اندوه و شادی و آرامش و ... استفاده کرده است. زمانی هم که رنگ‌ها در شعر شاملو در معنای واقعی خود به کار گرفته شده‌اند، اغلب معرف آب و هوا، فصل و طبیعت و توصیفات پیرامونی بوده‌اند. عناصر طبیعت در تعریف حالات روحی و روانی شاملو، مورد استفاده قرار گرفته‌اند و شاعر با شخصیت‌بخشی به آن‌ها، روزگار و انسان‌ها را در برآیند اندیشه خود تعریف می‌کند. از طرفی نماد رنگ در شعر فروغ، عنصری گویا برای تحلیل اشعار اوست، زیرا احوالات درونی شاعر را نقاشی می‌کند. فروغ سیاهی را هراسناک می‌داند و رنگ تیره را در اشعارش به عنوان نمادی از ظلم و اختناق تصویر کرده است.

فروغ فرخزاد شاعری است که زندگی‌اش سرشار از مظاهر طبیعت است. فروغ در مجموعه‌های نخستین‌اش از عناصر طبیعت برای بیان غم و شادی، گریه و خنده، عشق و خیانت، و تبیین احساسات یک زن جوان استفاده می‌کند. ولی در دو مجموعه آخرش، ارکان و عناصر طبیعت را در خدمت انسان‌گرایی و هنر و بیان درد و مشکلات جامعه به کار می‌گیرد. بر این اساس، پژوهش حاضر به بررسی تأثیر روان‌شناختی فصول سال بر آفرینش‌های هنری احمد شاملو و فروغ فرخزاد می‌پردازد و نشان می‌دهد که تغییر فصول سال، طبیعت و عوامل جغرافیایی بر روح و روان این دو شاعر برجسته تأثیرگذار بوده و این تأثیرگذاری در آثار ایشان متجلی می‌گردد. تأثیری که چهار فصل سال یا چهار فصل زندگی و یا چهار فصل درونی، آن‌ها را متحول می‌کند و ردپایش در آثار ایشان قابل مشاهده است.

پیشینه تحقیق

در روزگار ما که پژوهش‌ها به تعامل بین علوم می‌پردازند، پیرامون تأثیر زمان، عموماً و تأثیر فصول سال خصوصاً در شعر شاعران فارسی زبان معاصر، پژوهش مستقلی انجام نپذیرفته است، و مخصوصاً کتابی در مورد روان‌شناسی فصل‌های سال و اهمیت آن در عرصه آفرینش‌های هنری که مسأله اصلی این تحقیق است، به نگارش در نیامده است.

لیکن در بعضی از آثار اعم از کتاب و مقاله مطالب مهمی در مورد زندگی و آثار شعرای مورد نظر ما آمده است که می‌تواند به طور غیر مستقیم در این پژوهش نیز مفید واقع شوند. از جمله جواد مجابی در کتاب «شناختنامه احمد شاملو» (مجابی، ۱۳۸۱)، در بررسی زندگی وی به تحلیل افکار و آرای شاملو می‌پردازد اما از نظر نقد روان‌شناسانه تأثیر فصول سال بر شعر شاملو مطلبی در این کتاب یافت نمی‌شود.

پورنامداریان نیز در کتاب «سفر در مه» (پورنامداریان، ۱۳۹۰) به تحلیل در ابعاد مختلف شعر شاملو می‌پردازد، اما موضوع پژوهش ما در این کتاب نیز مورد بررسی قرار نگرفته است. مقاله «مروری بر اندیشه احمد شاملو» (فلاح‌خواه، ۱۳۸۵) نیز به بررسی دلایل ورود زودهنگام شاملو به عرصه سیاست می‌پردازد و در ادامه به تأثیر مراودات و فعالیت‌های اجتماعی در شکل‌گیری ساختار فکری وی مورد سنجش قرار داده و در نهایت کیفیت تمایز و تفاوت مکاتب مادی از جهان‌بینی‌های الهی، مورد بحث قرار می‌دهد که کلیت این مقاله خصوصاً در بحث جهان‌بینی می‌تواند راهگشای ما در این تحقیق باشد ولی هیچ اثری از پرداختن به موضوع مورد بحث ما در آن دیده نمی‌شود. «شاملو، شاعر زندگی و مرگ» (باقی‌نژاد، ۱۳۸۶) عنوان مقاله‌ای است که در آن از نظر آرمان‌خواهی و اومانیزستی به زندگی و آثار شاملو نگریده و اندیشه او را زندگی و مرگ تحلیل می‌کند که می‌تواند در تحقیق ما مفید واقع شود ولی در مورد موضوع تحقیق ما مطلبی نیامده است.

محمد حقوقی در «شعر زمان ما» چاپ نشر نگاه به تحلیل آثار احمد شاملو و فروغ فرخزاد پرداخته است که در آن به زندگی و ابعاد مختلف ادبی آثار ایشان اشاره شده است، اما از بررسی تأثیر فصول سال در آفرینش آثارشان مطلبی یافت نمی‌شود. در کتاب «پرواز را به خاطر بسپار» (یوسفی، ۱۳۹۴) که به زندگی، نقد و تحلیل آثار فروغ فرخزاد پرداخته است، از موضوع مورد بحث حاضر مطلبی بیان نشده است. در کتاب «فروغی دیگر» (ترابی، ۱۳۷۶) نیز که پس از بیان مختصری از زندگینامه فروغ به تحلیل آثار وی می‌پردازد، از مسأله طرح‌شده در این پژوهش، مطلبی به میان نیامده است. نقش عوامل جغرافیایی در رفتار انسان، عنوان مقاله‌ای است از سه محقق گرمساری که از دیدگاه روان‌شناختی و جامعه‌شناختی با در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی و محیطی به

واکنش‌ها و رفتار انسان پرداخته‌اند ولی این تحقیق به طور کلی به انسان و جامعه می‌پردازد و از دیدگاه ادبی به مقوله تأثیر فصول سال و گردش طبیعت بر روح و روان شاعر و ادیب نمی‌پردازد.

اشعار هجرانی (زمستان)

احمد شاملو یکی از موفق‌ترین شعرای معاصر در سرودن شعر اجتماعی است. وی در اشعار «هجرانی» که در مجموعه شعر «ترانه‌های کوچک غربت» منتشر کرده است غم دوری از وطن را با غم مردم کشورش اینچنین گره می‌زند:

«غم این جا نه/ که آن جاست/ دل اما/ در سرمای این سیاه‌خانه می‌تپد»

شاملو در سرمای زمستان لندن، یاسی را به تصویر می‌کشد که با غم غربت دوچندان حزین‌تر شده است و غربت را سیاه‌خانه‌ای می‌بیند که دل در سرمای آن ناشاد می‌تپد. شاعر برای نشان دادن حجم غربت دل‌اش که غمی را به دوش می‌کشد، از رنگ سیاه استفاده می‌کند اما آن را برای تأکید و بزرگ‌نمایی بیش‌تر به ابتدای کلمه می‌آورد به جای ترکیب معمول (خانه سیاه) از سیاه‌خانه استفاده می‌کند تا مخاطب را متوجه عمق درد خود کند. «رنگ سیاه و صفت‌های تداعی‌کننده آن چون تیرگی، تاریکی، ظلمت، دود، قیر و زنگی - که بیش‌ترین بازتاب را در اشعار شاملو دارند - اغلب کارکردی نمادین دارند؛ و رمز ظلم، بی‌عدالتی، اختناق و مرگانده» (نیکوبخت و قاسم‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۲۲۶):

«در این غربتِ ناشاد/ یاسی است اشتیاق/ که در فراسوهای طاقت می‌گذرد»

شاملو که در اعتراض به عملکرد حکومت پهلوی، ایران را ترک کرده بود، حسرتی آمیخته با اندوهی عمیق متوجه اوست که زندگی در غربت و دوری از دوستان و همراهان خویش را بادامی بی‌مغز یعنی پوچ و بی‌ارزش می‌خواند.

«بادام بی‌مغزی می‌شکنیم/ یادِ یاران را/ و تلخای دوزخ/ در هر رگ‌مان می‌گذرد»

دی ۱۳۵۷ لندن

(شاملو، ۱۳۹۵: ۸۱۶)

از طرفی کلمات‌اش نشان می‌دهد که سرمای فضای بیرون از محل سکونت‌اش در شعر او وارد شده‌اند، که خواه‌ناخواه از منظر هواشناسی‌زیستی و نقد روانکاوانه این موضوع از آگاهی ذهنی او نشأت می‌گیرد و به شعر او رخنه می‌کند، چنانکه اگر در پایان

این قطعه شعر تاریخ هم نمی گذاشت باز هم مخاطب متوجه زمستان سرد و تلخ او می شد. «بدن انسان در مقابل عوامل محیطی چهارگانه، دما، رطوبت، تابش و جریان هوا از حساسیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است» (صفری و دیگران، ۱۳۸۷: ۷۵). شاملو در اینجا از سومین طبقه نیازهای انسانی مزلو حرف می زند؛ او زندگی را بدون دوستان و در فراق وطن فاقد ارزش می بیند و حرارتی چون آتش دوزخ را در رگ‌های خود تحمل می کند که از این بی‌همزبانی حاصل شده است و دو طبقه پیشین سلسله مراتب نیازها را کمرنگ انگاشته و عزت نفس و احترام و اخلاق و معنویتی را که در طبقات فوق هستند، در عشق به وطن و یاران خود می آمیزد و هم‌سان می بیند.

این در حالی است که مزلو معتقد است: «نیازهای هر سطح باید حداقل کمی ارضا شوند تا اینکه نیازهای سطح بعدی به صورت انگیزه نقش آفرین رفتار درآید. اگر غذا و امنیت به سختی و با دشواری به دست آید، تلاش برای ارضای این نیازها بر رفتار فرد تسلط یافته و انگیزه‌های والاتر نقش و اهمیت نخواهد داشت. [...] عالی‌ترین انگیزه یعنی «خودشکوفایی» را فقط هنگامی می توان ارضا کرد که تمام نیازهای دیگر برآورده شده باشند» (اتکینسون و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۷۱).

شعر بعدها

فروغ در شعر «بعدها» از مجموعه «عصیان»، یأس غمباری را متأثر از فصل زمستان در دیار غربت (آلمان) و غربت خود و افکارش در وطن، به تصویر می کشد که در آن مایوسانه به دنبال تعریفی برای روز مرگ خویش است. او پس از کمی سرگردانی سرشار از تضادهای بین «بهار و زمستان» یا خزان و «روزهای تلخ و شیرین» و «امروزها و دیروزها» یش همه چیز را فانی و از دست رفتنی می بیند. «در مجموعه «عصیان»، کلام و اندیشه فروغ، تا حدی یادآور کلام /خوان در اشعار عصیان‌گرانه‌اش است. و این طرز تفکر هم کاملاً تقلید از یک مقدار شکل ظاهری تفکر دهری است...؛ فرخزاد در این مرحله از تفکر، درست مثل جوان نابالغی است که به تمام مسائل اعتقادی مرسوم شک می کند و درست همان تند و تیزی یک جوان نوبالغ را هم در میان این مسائل دارد» (حسام‌پور و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۷).

«مرگ من روزی فرا خواهد رسید/ در بهاری روشن از امواج نور/ در زمستانی غبارآلود و دور/ یا خزانی خالی از فریاد و شور»

از دیرباز، مرگ برای آدمی جنبه مجهول زندگی بوده و علاوه بر اینکه انسان را به کنجکاو در هستی و چیستی خودش واداشته است، صورتی رمزآلود و هراسناک نیز به همراه دارد. «مرگ جنبه ناپیدای زندگی؛ علم مطلق چون مرد، همه چیز را می‌بیند. مرگ زندگی زمینی قبل از تولد دوباره روحانی قرار دارد؛ در راز آشنایی، تاریکی مرگ قبل از تولد انسان جدید رستاخیز و یگانگی دوباره هستی یافته است» (کوپر، ۱۳۷۹: ۳۵۰).

«مرگ من روزی فرا خواهد رسید/ روزی از این تلخ و شیرین روزها/ روز پوچی همچو روزان دگر/ سایه‌ای زامروزها، دیروزها!»

فروغ در سفر به اروپا، آنچه بیش از همه نظر او را به خودش جلب می‌کند، آزادی‌های مدنی به خصوص در مورد زنان در اروپا و در مقابل، عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وطن‌اش هست، که با افکاری کهنه و متحجر به خصوص در مورد زنان، زندگی را در ایران بسیار آزار دهنده توصیف می‌کند. این دیدگاه را از نامه‌ای که فروغ بعدها به برادرش (میرمسعود) که قصد دارد، از آلمان به ایران بازگردد می‌توان مشاهده کرد. شاعر در طبقه‌ای از نیازهای انسانی خود به سر می‌برد که زمستان روزگار را در ضد آرمان‌هایش می‌بیند اما آنچه بر روی کاغذ جاری شده، سرشار از تصاویر عینی است که پیرامون شاعر در حال رخ دادن هستند.

«دیدگانم همچو دالان‌های تار/ گونه‌هایم همچو مرم‌های سرد/ ناگهان خوابی مرا خواهد ربود/ من تهی خواهم شد از فریاد و درد»

در واژگانی همچون «دالان‌های تار»، «مرم‌های سرد» و «تهی شدن» آنچه بیش از هر چیز دیگری به چشم می‌خورد، مرگان‌دیشی، یأس و افسردگی کلمات است که سرمای وجود شاعر را به مخاطب انتقال می‌دهد. نوعی پوچی فشرده در مابین واژه‌ها دیده می‌شود که متأثر از زمستان ناخودآگاه شاعر است که سال‌های ملت‌هتب زندگی او را، در آرامش موقتی که در سفر دارد، به یادش می‌آورد. «او اذعان می‌کند که زندگی را دوست دارد، اما نمی‌تواند از حس پوچی و بیهودگی بگریزد. عشق او به زندگی با شور مرگ در آمیخته است و این تضاد در بیش‌تر شعرهای او احساس می‌شود...» (حسام‌پور و

دیگران، ۱۳۹۴: ۸۷). تأثیر این وضعیت روحی را می‌توان در سبک زندگی و آثارش پس از برگشتن از سفر دید. او اتاقی در تهران اجاره می‌کند و دو داستان کوتاه وی به نام‌های «بی‌تفاوت» و «کابوس» در همان سال در نشریات به چاپ می‌رسد که خود معید داشته‌های ذهنی شاعر هستند.

«در اتاق کوچکم پا می‌نهد/ بعد من، با یاد من بیگانه‌ای/ در بر آئینه می‌ماند به جای/ تار موئی، نقش دستی، شانه‌ای»

در باور آریایی سرزمین متمدن ایران در عهد باستان، برای وجود آدمی چهار وجه قایل بودند که این چهار وجه عبارت بود از تن، جان- فروهر و روان که هر یک از این چهار وجه در جهت تکامل و آماده‌سازی انسان برای عروج به عالم بالا در جایگاه خود، نقشی اساسی ایفا نموده و انسان را در مسیر صعود، یاری می‌کنند و این صعود همان هدف غایی خلقت است که اهورامزدا بدان خشنود می‌گردد» (میرفتاح، ۱۳۸۹: ۳۹۳-۳۹۴).

«لیک دیگر پیکر سرد مرا/ می‌فشارد خاک دامنگیر خاک! بی تو، دور از ضربه‌های قلب تو/ قلب من می‌پوسد آنجا زیر خاک»

همانطور که در زندگینامه فروغ خواندیم، وی در طول زندگی کوتاه‌اش چند بار اقدام به خودکشی می‌کند تا خود را از آنچه او را تا این حد به پوچی رسانده رها شود. با توجه به اتفاقاتی که در زندگی رخ داده است و خودکشی‌های نافرجامی که داشته، می‌توان گفت وی از افسردگی رنج می‌برده است. قطعاً تغییر و تحولات اقلیمی و آب و هوایی در روحيات این گونه از افراد تأثیرگذاری بیش‌تری دارد. حال آنکه فروغ یک شاعر بوده و احساسات او بسیار غلیظ‌تر از افراد عادی جامعه بوده است. تعدادی از دانشمندان در مورد بروز اختلالات عاطفی فصلی که ارتباط تأثیر مؤلفه‌های فصول سال بر انسان‌ها را بررسی می‌کند، چنین می‌گویند: «منطقه جغرافیایی، آب و هوای طوفانی و ابری در افسردگی‌های زمستانی و تحریک SAD [اختلال عاطفی فصلی] در بعضی از قسمت‌های کشور، به ویژه ناحیه دریاچه‌ای مشارکت دارند» (رجبی، ۱۳۸۳: ۹).

به تعبیری دیگر غریزه مرگ در وی فعال بوده و یکی از مصاحبه خود می‌گوید: «من تقریباً دیگر هیچ آرزوی ندارم، گرچه می‌دانم انسان اگر آرزو نداشته باشد، مرگ به سراغش می‌آید» و سپس می‌گوید: «من از مرگ می‌ترسم، از اینکه هیچ وقت نتوانم

فرزندم را ببینم می‌ترسم».

«بعدها نام مرا باران و باد / نرم می‌شویند از رخسار سنگ / گور من گمنام می‌ماند به راه / فارغ از افسانه‌های نام و ننگ»

زمستان مونیخ ۱۹۵۸

(فرخزاد، ۱۳۷۹: ۲۸۳-۲۸۰)

فروغ در یک آینده‌نگری سرد، اندک اثری پس از مرگ‌اش، برای خویش متصور نمی‌شود. حتی نام‌اش را از روی سنگ قبرش هم نابود شدنی و پاک شدنی درمی‌یابد و این یأس غم‌انگیز سرد و تاریک را در زمستان ۱۹۵۸ در شهر مونیخ آلمان است که به تصویر می‌کشد. این حس مشترکی است که در شعر هجرانی (زمستان) شاملو نیز دیده می‌شود. شاملو هجوم افکار منفی و پوچ‌انگاری زندگی را در ترکیباتی همچون «بادام بی‌مغز» مانند فروغ در «تهی شدن از فریاد و درد» بر روی کاغذ می‌آورد. چطور می‌شود تنهایی، سوز سرمای زمستان و سکوت شب‌های سردی را که توأم با احساس غربت (یکی در لندن و دیگری در مونیخ)، عزلتی غمگین به همراه دارد، در سرایش و خلق این چنین قطعاتی از شعرای دغدغه‌مندی همچون شاملو با آن سر سودایی و زنی همچون فروغ با آن همه تلخکامی که در زندگی چشیده باشد، بی‌تأثیر دانست!

اشعار هجرانی (بهار)

شاملو هنوز در لندن است و زمستان، آخرین نفس‌های خود را می‌کشد و بوی بهار همه جا را پر کرده است. او نیز همه این‌ها را می‌بیند و لمس می‌کند و با ترکیب‌واژه‌های بهاری اینگونه ورق می‌خراشد:

«سین هفتم / سیب سرخی است، حسرتا / که مرا نصیب / از این سفره سنت / سروری

نیست»

از دیدگاه روان‌شناسی آنچه در این شعر از واژگان و تراوشات ادبی می‌بینیم، برخاسته از آگاهی ذهنی شاعر است که تحت تأثیر مستقیم فضای اطراف و پیرامونی‌اش که پایان اسفند ماه است، قرار دارد و مشاهده جلوه‌های بهار که دارد از راه می‌رسد و برای ما ایرانیان مظهر نو شدن طبیعت و زندگی و شادابی است در سطرهای او پیداست.

«شرابی مرد افکن در جام هواست / شگفتا که مرا بدین مستی / شوری نیست»

وی از شادی نروروز که عیدی باستانی و اساطیری برای ما ایرانیان است، درون خود را بی‌بهره می‌یابد و از نیازهای انسانی که سیبی سرخ و شرابی مردافکن را به عنوان نماد آورده است، او را سرور و شوری نیست، چون دل‌اش خندان نیست. «رنگ قرمز، رنگ خون و به عبارتی رنگ جریان زندگی است و استفاده از آن سردی درون را از بین می‌برد. در حقیقت، قرمز نماد حیات و زندگی و بیان‌کننده هیجان و شورش است. این رنگ، زندگی نو و شروعی تازه را با خود به ارمغان می‌آورد و در مقایسه با سایر رنگ‌ها از انرژی عمده‌ای برخوردار است» (علوی مقدم و پورشهرام، ۱۳۸۹: ۸۷).

بدیهی است که یکی از دلایل استفاده کردن از سیب سرخ در سفره هفت سین ایرانی همین القاء آغاز زندگی تازه است و شاملو در مجموع اشعارش بیش از ۶۵ مرتبه از واژه «سرخ/ قرمز» استفاده کرده است. جایگاه سیب در سفره هفت سین در ایران باستان خود قابل تأمل است: «این میوه [سیب] به جهت آنکه در تفکر دینی میوه بهشتی است، در اندیشه ایرانیان بسیار ارجمند است به علاوه نماد زایش نیز می‌باشد. در گذشته سیب را در خم‌های ویژه‌ای نگهداری می‌کرده و قبل از نروروز به یکدیگر هدیه می‌دادند. بدان جهت که این میوه را نماد باروری دانسته‌اند» (میرفتاح، ۱۳۸۹: ۱۵۲). «شراب مردافکن» او نیز علاوه بر حس قدرت‌افزایی و شادی‌بخشی، از ویژگی سرخ رنگی برخوردار است که شاملو خود را هم از آن و هم از «سیب سرخ» که به گفته وی در سفره سرور قرار دارند، بی‌نصیب می‌بیند.

شاعر خود را از شادی و شور و حس سرزندگی دور می‌بیند. از طرفی آنچه دل او را غمگین می‌کند و مانع شکفتن گل خنده بر لب او می‌شود، سرچشمه‌اش در ناخودآگاه اوست که زمستان درونی‌اش را تا بهار با خود حمل کرده است.

صفری و همکاران در مورد تأثیرات عوامل جغرافیایی بر علوم انسانی چنین می‌نویسند: «علوم انسانی به آن دسته از دانش‌هایی اطلاق می‌شود که درباره جنبه‌های مختلف تن، روان، زندگی، آداب و رسوم، محیط طبیعی، فرهنگ آدمی گفت‌وگو می‌کند در این زمینه وسیله تحقیق بر اساس روش علمی استوار است.

در زیر به چند نمونه از آنچه با محیط جغرافیایی در ارتباط است، اشاره می‌کنیم:

جدول شماره ۱ (صفری و دیگران، ۱۳۸۷: ۷۴)

عوامل زیستی و طبیعی	↔	انگیزش (Motive)
مطلوب بودن (پتانسیل محیط طبیعی)	↔	داعیه (Incentive)
محیط بیرونی	↔	تعادل حیاتی (Homeostasis)
تعادل حیاتی (هوای خیلی سرد- هوای خیلی گرم)	↔	کنش (Tension)
کمبود آب و هوا	↔	سابق (Drive Level)
فعالیت‌های انسان در محیط طبیعی شامل مهاجرت و جفت‌گیری	↔	غریزه (Instinct)
محرك‌های طبیعی بیرونی	↔	هیجان (Emotion)

همانطور که در جدول فوق مشاهده می‌کنید، ارتباط میان علوم انسانی با عوامل جغرافیایی به صورتی مشهود در کلیه انسان‌ها، به ویژه در آثار اکثر هنرمندان و شعرا و نویسندگان به خصوص معاصرین یافت می‌شود؛ حال آنکه شاملو شاعری اجتماعی و عاشق طبیعت است و آثارش مملو از بسامدهایی است که این ادعا را ثابت می‌کند. «سبوی سبز پوش / در قاب پنجره / آه چنان دورم / که گویی جز نقش بی‌جان نیست»

شاملو در مجموع اشعارش، تقریباً ۴۵ مرتبه از رنگ سبز استفاده کرده است که در روان‌شناسی رنگ نماد طبیعت، آرامش و طراوت است. اما اینجا اشاره‌اش به کوزه سبزنای عید یا سبزه عید است که در پنجره قرار دارد، و شاعر خود را از آن بسیار دور می‌بیند که با توجه به دیدگاه روان‌شناسی نسبت به رنگ سبز، شاملو خود را از طراوت و شادابی دور می‌بیند و بهار نو رسیده نتوانسته دلمردگی و خشکی زمستان را از دل او بزدايد. «و کلامی مهربان / در نخستین دیدار بامدادی / فغان که در پسِ پاسخ و لبخند / دل خندانی نیست. / بهاری دیگر آمده است / آری اما برای زمستان‌ها که گذشت / نامی نیست / نامی نیست»

اسفند ۱۳۵۷ لندن

(شاملو، ۱۳۹۵: ۸۲۱-۸۲۰)

شعر بهاری / احمد شاملو که کلمات و ترکیب‌هایش نشان نوروز دارند، متأثر از فضای موجود پیرامونی اوست، ولی مضمون سطرها بهاری نیستند، بلکه ریشه در زمستانی دارند که برای شاملو تمام نشده است. شاملو بهار را خالی از شور و سرور و دل‌خندان، و در واقع زمستان سیاه که نمی‌توان بر آن نامی نهاد می‌بیند. در اینجا نظریه هواشناسی زیستی را کاملاً به وضوح می‌بینیم و از طرفی ناخودآگاه شاعر هنوز درگیر اتفاقاتی است که بهار او را سرد و زمستانی کرده است.

شعر اندوه‌پرست

در شعر «اندوه‌پرست» از مجموعه دیوار، باز هم فروغ را در جلوه‌ای از طبیعت می‌بینیم؛ طبیعتی که از نظر او افسونکار است، اندوه و دردمندی‌های خود را از چشم او می‌بیند و در اینجا نیز فصل پائیز را ملال‌انگیز می‌خواند. فروغ در مجموعه اشعارش بر اساس بسامدهای بدست آمده، قریب به پنجاه مرتبه از کلمه «سرد و سرما» و در مقابل از «گرم و گرما» سی و نه مرتبه استفاده کرده است. وی حدود شصت مرتبه، کلماتی همچون غم و غمگین و غمین را در مجموع اشعارش به کار برده و در مقابل قریب به سی و پنج مرتبه، کلماتی چون شاد و شادی را به کار گرفته است. می‌توان گفت فروغ فرخزاد شاعری است که به نسبت حجم اشعارش از تمام ارکان اصلی طبیعت در شعرش استفاده کرده است، اما به اقتضای حال و هوا و فصل درونی‌اش از این ترکیبات بهره می‌برد.

«کاش چون پائیز بودم... کاش چون پائیز بودم / کاش چون پائیز خاموش و ملال‌انگیز بودم / برگ‌های آرزوهایم یکایک زرد می‌شد / آفتاب دیدگانم سرد می‌شد»
فروغ نام این شعر را اندوه‌پرست گذاشته و اندوه را در پائیز تعریف می‌کند، چنانکه اندوهی را که در دل‌اش خانه کرده پذیرفته و خود را با درد و رنج و غم‌هایی که در اوست یکسان می‌بیند. مشخصه‌های فصل پائیز را با آرزومندی حسرت‌باری برمی‌شمارد. وی خاموشی یا سکوت پاییز را که به نسبت فصول بهار و تابستان امری طبیعی است، ملال‌انگیز (رنج‌آور، اندوهناک و افسرده‌کننده) می‌بیند، همچنین زرد شدن برگ‌های درختان را چون آرزوهای از دست‌رفته می‌انگارد و افول شور و شوق جوانی را در چشمان

خود به سرد شدن آفتاب تشبیه می‌کند.

محمد مختاری در مطلبی با عنوان «صدای سخن عشق» چنین بیان می‌دارد: «شعر فروغ فرخزاد نموداری است از آرزو و امکان درک و تصویر و تحقق رابطه بی‌واسطه در کل زندگی. او، هم این «رابطه» را کشف و مطرح کرده است. هم موانع آن را تصویر کرده، و به مبارزه طلبیده است. و هم شکلی آرمانی از آن را در حیات هنری خویش، و در نظام تخیل‌اش مجسم داشته است» (سیاهپوش، ۱۳۷۶: ۴۴).

«آسمان سینه‌ام پر درد می‌شد / ناگهان طوفان اندوهی به جانم چنگ می‌زد / اشک‌هایم همچو باران / دامنم را رنگ می‌زد / وه... چه زیبا بود اگر پائیز بودم / وحشی و پرشور و رنگ‌آمیز بودم»

«سیر تحول فکری در نخستین مجموعه‌های شعر فروغ (اسیر و دیوار) بن‌مایه‌ای عاشقانه دارد و آنگاه که حاصل این عشق، ناکامی و شکست می‌شود، نوع نگاه‌اش به زندگی، تردیدآمیز و منفی می‌شود و همین نگاه او را به طغیان و سرکشی در برابر هستی و خالق آن می‌کشاند. در مجموعه "اسیر"، نگاه او به مرگ، نگاهی اخوان‌وار است. اگر مرگ را می‌طلبد، از روی بیزاری از زندگی است...» (حسام‌پور و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۶). با این احوالات است که شاعر سینه‌ای می‌خواهد که آسمان آن پردرد باشد یا به تعبیری مملو از «ابرگرفتگی‌های پائیزی» باشد و طوفانی از اندوه بر این سینه غم‌پرور نازل شود، تا ابرهای غم‌بار دل شاعر بر این شوریدگی‌ها، اشک ریزد. وی این تصویرها را در اوج زیبایی می‌بیند و اگرچه خزانی که او را اینگونه دل بسته خود کرده سرشار از مؤلفه‌های اندوهناکی و غم‌انگیزی است، اما به غیر از زیبایی‌اش از ویژگی خاصی نیز برخوردار است که شاعر خود را همچون او "پائیز" می‌خواهد؛ آن ویژگی، بی‌پروایی و حس‌رهایی و همچنین زیبایی است که در تصویرسازی‌های فروغ برای پائیز، می‌بینیم.

«شاعری در چشم من می‌خواند... شعری آسمانی / در کنارم قلب عاشق شعله می‌زد / در شرار آتش دردی نهانی / نغمه من... / همچو آوای نسیم پر شکسته / عطر غم می‌ریخت بر دل‌های خسته / پیش رویم: / چهره تلخ زمستان جوانی. / پشت سر: / آشوب تابستان عشقی ناگهانی / سینه‌ام: / منزلگه اندوه و درد و بدگمانی / کاش چون پاییز بودم... کاش چون پاییز بودم» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۸۷-۱۸۶)

با توجه به زمان سروده شدن این شعر که در اوج اختلافات و مشکلات روحی و روانی فروغ در خانواده و جامعه بوده، می‌توان این آرزوی اندوهگین شاعر را در اثر باد خزان‌ی سردی که به زندگی‌اش وزیده بود دانست. نمی‌خواهم بگویم شاعر افسرده بوده و یا از اختلافات روحی رنج می‌برده، ولی می‌شود از روی جدول «چارچوب ابعاد روانی زیستی و اجتماعی اختلال افسردگی» زیر، بیش از پیش به حالات روحی و روانی فروغ در خلق اثرش پی برد، چون «یکی از ساز و کارهای ممکن در اختلال عاطفی فصلی، تغییرپذیری خلقی است، ویژگی نسبتاً پایداری که در این افراد دیده می‌شود. تغییرپذیری خلقی با واکنش هیجانی ارتباط دارد. افرادی که تغییرپذیری خلقی بیش‌تری دارند ممکن است دارای واکنش‌پذیری هیجانی بیش‌تری در برابر تغییرات نیرومند بیرونی باشند» (کاوایانی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۹۶-۱۹۵).

جدول شماره ۲ (سلیمی و احمدیان، ۱۳۹۲: ۱۹۵)

زیستی	روانی	اجتماعی
بیدار شدن زودهنگام صبحگاهی	نگاه تیره به زندگی و کاهش چشم انداز مثبت برای آینده	کناره‌گیری از وظایف و روابط اجتماعی
بی‌قراری و تحریک‌پذیری	احساس ناامیدی	
کاهش انگیزش زیستی	نارضایتی از زندگی	
کاهش یا افزایش اشتها و وزن	مشکل در تصمیم‌گیری	
گژ تنظیمی در الگوی خواب	اشکال در تمرکز	
کاهش خلق مثبت		
کاهش انگیزه‌های جنسی		
کندی حرکتی		
از دست دادن انرژی		

آنچه ما می‌توانیم با نقد روانکاوانه که ابزار اصلی ما در این تحقیق است با وضوح بیش‌تری از آثار یک شاعر به دست بیاوریم، بُعد روانی آفرینش‌های اوست. لذا می‌شود برای فروغ در شعر «اندوه پرست»، "نگاه تیره و کاهش چشم انداز مثبت برای آینده" و "احساس ناامیدی" و "نارضایتی از زندگی" را متصور شد. زیرا همانطور که در بند آخر شعرش می‌خوانیم، پیش و پس‌اش سراسر آشوب و تلخ‌کامی و ناامیدی است و در سینه، که مأمّن شور و اشتیاق زندگانی است، اندوه و دردی توأم با بی‌اعتمادی و بدگمانی به

آینده و زندگی می‌پرود. اگرچه در آثار شاملو "نگاه تیره و کاهش چشم انداز مثبت برای آینده" قابل مشاهده است، اما آنچه از روند زندگی او برمی‌آید گویای "احساس ناامیدی" و یا "اشکال در تمرکز و تصمیم‌گیری" وی نیست، بلکه بار نارضایتی مسئولانه‌ای است که به عنوان یک روشنفکر در قبال آینده کشور و مردمش بر دوش می‌کشد.

شعر انتظار

شعر پاییزی/ احمد شاملو در مجموعه «هوای تازه» با نام «انتظار»، یکی از آن شعرهایی است که مؤلفه‌های فصل و روان‌شناسی رنگ در آن به وضوح دیده می‌شود و علی‌رغم این که شعر کوتاهی است، بسیار قابل تأمل است.

«از دریچه/ با دل خسته، لب بسته، نگاه سرد/ می‌کنم از چشم خواب‌آلوده خود/ صبح‌دم بیرون نگاهی»

نگاهی با چشمان خواب‌آلوده از دریچه‌ای با دل خسته که نماد ناامیدی است و لب بسته که نماد اختناق و خفقان است و نگاهی سرد که از بی‌تفاوتی و بی‌انگیزه بودن نشأت می‌گیرد، چگونه می‌تواند صبحی را صبح زندگی ببیند؟ شاملو در مطلع شعرش وضعیت روحی خود را توصیف می‌کند.

«در مه آلوده هوای خیس غم‌آور/ پاره‌پاره رشته‌های نقره در تسبیح گوهر.../ در اجاق باد، آن افسرده‌دل آذر/ کاندک اندک برگ‌های بیشه‌های سبز را بی‌شعله می‌سوزد»
(شاملو، ۱۳۹۵: ۱۲۵)

شاملو در این شعر که ناامیدی را فریاد می‌زند به شکل زیبایی خصوصیات فصل پاییزی را در لابه‌لای سطور خود جای داده است؛ هوای مه‌آلود صبحگاهی که ترنم باران نیز میهمان آن است و گرفتگی ابرآلود آسمان را در واژه غم‌آور توصیف می‌کند. باد را در اجاق، که مرکز آتش است می‌گذارد و آذر را با ایهام (سومین ماه پاییز/ آتش) به کار می‌گیرد که آهسته‌آهسته برگ‌های سبز با طراوت و شاداب را بی‌شعله می‌سوزاند یا زرد می‌کند. کلماتی همچون (اجاق، آذر، بی‌شعله و می‌سوزد) ذهن مخاطب را درگیر رنگ سرخ آتشی یعنی کمی مایل به نارنجی تند می‌کند. «قرمز: اوج رنگ‌ها؛ مظهر خورشید و همه ایزدان جنگ. قرمز اصل مذکر، فعال؛ آتش؛ خورشید؛ سلطنت؛ عشق؛ لذت؛ جشن و

سرور؛ رنج؛ شوق؛ انرژی؛ درنده‌خویی؛ تهییج جنسی؛ مشعل یا آتش عروسی؛ سلامتی؛ قدرت؛ خون؛ شهوت خونریزی؛ گناه خونین؛ خشم؛ انتقام؛ شهادت؛ بردباری؛ ایمان؛ عزت نفس. رنگ برهوت و بدبختی نیز هست» (کوپر، ۱۳۷۹: ۱۷۳).

تأثیر رنگ‌ها بر روح و روان آدمی موضوعی به قدمت تاریخ است؛ تا حدی که از رنگ‌ها در آثار مختلف برجای‌مانده از گذشتگان، به عنوان یکی از ابزارهای روانکاوی و نمادشناسی و تحلیل افکار و اندیشه‌های ایشان استفاده می‌شود.

در پژوهشی که /سحاق آبادی و همکاران/ جدولی در خصوص عملکرد رنگ‌ها در بدن بیماران بیمارستانی ارائه می‌دهند و در مورد استفاده اصولی از رنگ‌ها در طراحی‌های بیمارستانی می‌نویسند: «اگر طراحی رنگ محیط با دقت و برنامه‌ریزی صورت بگیرد، می‌تواند به افزایش حس سلامت در محیط‌های درمانی که بیماران برای مدت طولانی در آنجا بستری هستند، منجر شود» (کاظمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۴).

جدول شماره ۳: تأثیر رنگ‌ها بر درمان و عملکردهای بدن

رنگ	عملکرد
آبی	مناسب برای بی‌خوابی، فشار خون بالا و جهت کاهش حساسیت به درد
سبز	آرام‌کننده تنش، افزایش هضم، بهبود تعادل توانایی‌ها، حفظ صلح و آرامش درونی و غلبه بر سنکوپ
زرد	افزایش اعتماد به نفس، تحریک سیستم عصبی و سیستم گوارش و بهبود تفکر منطقی
بنفش	مفید برای کاهش اختلالات اعتیاد و میگرن، بهبود عملکرد سیستم عصبی، لنفاوی و قلبی و عروقی، حفظ تعادل پتاسیم
آبی فیروزه‌ای	مفید برای رفع مشکلات مفصلی و واریس
نارنجی	مفید جهت حفظ انرژی، افزایش اشتها، کمک به جذب کلسیم، کمک به بهبودی و حفظ سلامت بدن
قرمز	مفید برای غلبه بر حس کسالت، بهبود تمایلات جنسی، تحریک سیستم عصبی، افزایش آدرنالین و گردش خون، حفظ آرامش و کاهش فشار

شاملو گذر از فصلی به فصل دیگر را با قلم زیبایی خود به تصویر می‌کشد و از

قطره‌های باران با عنوان رشته‌های نقره در تسبیح گوهر یاد می‌کند. وی نزدیک به ۴۵ مرتبه از رنگ سبز در اشعارش استفاده کرده است. «رنگ سبز دو خصلته است، هم زندگی و هم مرگ است. به صورت سبز بهاری یعنی، حیات و به صورت سبز زنگاری یعنی مرگ. جوانی، امید و شادی؛ در عین حال تغییر، فنا، حسادت نیز هست» (همان: ۱۷۰).

«من در این جا مانده‌ام خاموش / بر جا ایستاده / سرد / جاده خالی / زیر باران!»
(شاملو، ۱۳۹۵: ۱۲۵)

پاییز را به خاطر سردی و بارانی بودن و آسمان ابری‌اش افسرده‌دل می‌نامد که اندک اندک طبیعت شاداب را با قدرت اعجاز‌گونه‌اش بدون آتش می‌سوزاند و سبزی را از بیشه‌ها می‌گیرد و قدرت حرکت کردن را از شاملو! آری او در جاده خالی، در هوای سرد خزان که باد قطرات باران را به صورت‌اش می‌کوبد، در سکوتی سرد ایستاده است؛ ناامیدی را می‌توان از کلمه خاموش و سرد او دریافت: من این جا مانده‌ام خاموش / بر جا ایستاده سرد... .

به نظر می‌آید در اینجا، شاملو چیزی را می‌نویسد که آن را لمس می‌کند و در پیرامون اوست. کلمات و ترکیبات مربوط به فصل و ماهی هستند که او در آن زندگی می‌کند. حال آنکه چرا اینقدر هوای ابری پاییز ۱۳۲۸ درون شاملو را غم‌آلود کرده است می‌تواند دلیلی دیگری هم داشته باشد، اما مطمئناً، شرایط اقلیمی نیز در روحیه و حال و هوای شاعر برای چیدن این کلمات کنار هم کمک شایانی کرده است.

شعر «باد ما را با خود خواهد برد»

فروغ در نگاهی به پشت سرش، از سروده‌هایش راضی نیست و «تولدی دیگر» را به واقع زایشی نو در شعر و اندیشه و سبک نوشتاری خود می‌بیند، و از اینجاست که بهار واقعی در شعر فروغ آغاز می‌شود؛ این رویش جدید کمال‌طلبی باخود به همراه دارد و در مکتب انسانیت به دنبال حقایقی است که هیچ وقت در این دنیا مترادف با واژه‌های شیرینی نبوده‌اند، که این موضوع نیز با توجهی به جدول شماره دو، قابل مشاهده است. در شعر «باد ما را با خود خواهد برد»، رگه‌هایی از تغییر جهان‌بینی فروغ را مشاهده

خواهیم کرد.

«در شب کوچک من، افسوس / باد با برگ درختان میعاد دارد / در شب کوچک من دلهره ویرانیست / گوش کن / وزش ظلمت را می شنوی؟ / من غریبانه به این خوشبختی می نگرم / من به نومییدی خود معتادم / گوش کن / وزش ظلمت را می شنوی؟»
فروغ در آستانه سی سالگی به اضطراب درک زوال و فانی بودن زندگی و آدمی، دید عمیق تری یافته است و میعاد باد با برگ درختان را که نمادی از مرگ است، حسرت‌بار و ظالمانه می خواند. «غالب کسانی که دچار افسردگی، به ویژه اختلال دوقطبی می شوند نوعی آسیب پذیری زیستی در برابر این اختلال‌ها [اختلال‌های هیجان یا خلق] دارند. در عین حال برخی رویدادهای زندگی و همراه با آن، آمادگی و گرایش به منفی اندیشی نیز احتمال گرفتار آمدن به این اختلال‌ها را افزایش می دهد» (اتکینسون و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۳۹). شاعر خوشبختی ظاهری زندگی را در سایه زوالی که پیش روی آن است، امری غریب می داند و او این‌ها را به وضوح می بیند و به همین دلیل مأیوس است و این یأس دائم خود را از گذر بی رحمانه روزگار - که چون بادی که برگ‌های درختان را از شاخه می کند و پریشان بر زمین فنا می افکند - بی اکراه ابراز می دارد.

«در شب اکنون چیزی می گذرد / ماه سرسخت و مشوش / و بر این بام که هر لحظه در او بیم فرو ریختن است / ابرها، همچون انبوه عزاداران / لحظه باریدن را گوئی منتظرند / لحظه‌ای»

شاعر تمام نگرانی‌اش را در شعر ریخته است، او بی اعتماد به زمین و زمان، حضور ماه را در آسمان دال بر سرسختی او در این تکرار حزن‌انگیز گذر عمر می شمارد. بام زندگی در نگاه فروغ «تولدی دیگر» بر خلاف «اسیر، دیوار و عصیان» است، آنجا خیال‌انگیزی‌های زنانه، بام خانه‌اش بود، اینجا زندگی، عمر و حیات بشر! فروغ در این سال‌ها با / بر / همکاران همکاری می کرد و طبقه نیازهایش تغییر کرده بود و دغدغه‌هایش عوض شده‌اند. او فرنگ دیده است و در فیلم‌سازی مشغول است و کارهایی مثل ساخت مستند از جزامیان را انجام داده است؛ انسان‌گرایی در شعر او ارزشی والا یافته و این از واژه‌هایش پیداست، او از فرو ریختن بام زندگی نگران است و این را با واژه «هر لحظه» و «بیم» بسیار شفاف به ما انتقال می دهد. بالای سرش در آسمان ابرهای

سیاهی را آبستن باریدن می‌بیند، این ابرها که از نظر فروغ عزادارند، جز سیاهی نخواهند بارید و او با همین ناامیدی به آن‌ها می‌نگرد.

«و پس از آن، هیچ، / پشت این پنجره شب دارد می‌لرزد / و زمین دارد / باز می‌ماند از چرخش / پشت این پنجره یک نامعلوم / نگران من و توست»

شب مرموزی است که فروغ را در سیاهی خود بلعیده و ناخودآگاه او را به کشف رموز آسمان و هستی و پیرامون خود ترغیب کرده است! پشت پنجره باد و سوزی است لرزاننده که برگ درختان را دستخوش خود کرده و ابرهایی سیاه که چهره ماه را مشوش کرده‌اند، گویی پاییز نزدیک است و برگ‌ریزان طبیعت، روح فروغ را به بند کشیده است. «ای سراپایت سبز / دست‌هایت را چون خاطره‌ای سوزان، در دستان عاشق من / بگذار / و لبانت را چون حسی گرم از هستی / به نوازش‌های لب‌های عاشق من بسپار / باد ما را با خود خواهد برد / باد ما را با خود خواهد برد» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۰۹-۳۰۷)

در این زردی سردی که هجوم آورده به زندگی شاعر، طراوتی که از لحظه‌های عمرش از دست می‌رود دغدغه جدی اوست؛ این را شاعر با تمام وجود دارد حس می‌کند، و عشق را به استمداد می‌طلبد. عشقی سبز، که گرمای عاشقانه‌هایش، سرمای خزان را از روح و تن شاعر دور کند، زیرا زندگی در نظر فروغ در معرض بادی است که لحظه‌های او را با خود می‌برد و در این لحظه‌ها تنها مسافرش اوست که چون برگ‌های درختان بر شانه باد سوار شده است. فروغ خود را در آستانه پاییز زندگی‌اش می‌بیند و احوال طبیعت نیز بر روح و روان‌اش مؤثر بوده و این نگرانی در ترکیبات و واژه‌هایش مشهود است. کاربردی که از رنگ سبز دارد کاملاً بر بُعد روان‌شناسی رنگ منطبق است زیرا فروغ تسکین و اطمینان خاطر و آرامش را توأمان در «ای سراپایت سبز» تعریف می‌کند و او را به عشق و وفاداری و غنیمت شمردن عمر دعوت و نصیحت می‌کند.

«می‌بینیم که داشتن خلق منفی ممکن است جهان را خطرناک‌تر جلوه‌گر سازد، و چنین ادراکی از وقایع ممکن است خلق منفی را تقویت کند. علاوه بر این، همانطور که قبلاً گفتیم خلق منفی سبب می‌شود توجه و آگاهی ما به طور انتخابی بیش‌تر معطوف واقعیات منفی شود. البته این نیز به نوبه خود خلق منفی را افزون‌تر می‌کند. چنین تحلیلی در مورد حالات خلقی مثبت نیز صادق است. در این حالت، جهان کم‌خطرتر به

نظر می‌آید و توجه و آگاهی ما بیش‌تر معطوفِ مطالب مثبت می‌شود. می‌توان گفت حالت خلق تحت تأثیر پیامدهایی که دارد استمرار می‌یابد» (اتکینسون و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۱۲).

نتیجه بحث

احمد شاملو غم و سیاهی را در خانه ظلم می‌بیند و این نمادها و توصیفات را برای دغدغه‌های آزادی خواهانه‌اش به خصوص در زمان مبارزه ژورنالیستی با استعمار و استبداد به کار می‌بندد. او معتقد است شاعر واقعی بر دولت‌هاست نه با دولت‌ها. وی وقتی از رنگ‌ها استفاده می‌کند، جنبه نمادین آن‌ها را مد نظر می‌گیرد. شاملو از رنگ قرمز که بیش‌تر در معنی خون و خشم دارد و گاهی از سرخی در آفرینش حماسه و مبارزه استفاده می‌کند. زرد را بیش‌تر بیمار و خشک و کسالت‌بار می‌بیند. تأثیر فصول سال بر شاملو، نمود کاملی در شعرش دارد. چنان دایره واژگانی وی در فصول پاییز و زمستان به سمت سیاهی و مرگ و تباهی کشیده می‌شود و در فصول بهار و تابستان به سمت ترکیبات و توصیفات طبیعت و حیات سوق پیدا می‌کند.

فصل سردِ زندگی فروغ، برمی‌گردد به اشتباهات او در بهار زندگی‌اش، که این بهار دیگر در زندگی او شکوفه نداد و آنچه در شعرش از گردش ایام و طبیعت می‌بینیم، در خدمت مبارزه‌های ذهنی و علمی او با جامعه سنتی ایران آن زمان است. وی فصول سال را در هیأت طبیعت ناسازگار ترسیم می‌کند. فروغ که برای استقلال عمل و رهایی از هرگونه آقا بالاسری نیاز به درآمدی کافی برای گذران زندگی داشت، در تأمین معاش خود سختی‌های زیادی متحمل شد. اما نه به اندازه *خوآن* که سایه آن بر سر اشعارش نمایان باشد. به جز تأمین معاش، در بررسی نیازهای انسانی فروغ، آنچه بیش‌تر از هر چیز دیگری او را آزار می‌دهد، کمبود عشق است. فروغ در این مسأله هیچ‌گاه اغنا نشد. فراوانی استفاده از واژه شب (۱۷۱ مرتبه) در مجموع اشعار فروغ با توجه به بحث کمی آثار وی به خاطر عمر کوتاه‌اش، به طور نسبی بسامد قابل توجه و بالایی محسوب می‌شود. همچنین فروغ به طور نسبی بیش‌ترین استفاده را از رنگ‌های سبز و سفید در آثارش انجام داده است.

شاملو در زندگی شخصی‌اش توجه زیادی به طبیعت داشته و این را در کاربرد رنگ سبز برای تعریف زندگی و خوبی و درختان و بسامد مطلوب واژه آسمان که ۱۱۲ مرتبه و باران که ۹۸ مرتبه بوده نشان می‌دهد. او از رنگ زرد که دوخصلته است، در دو وجه استفاده می‌کند، گاهی در زیبایی نور خورشید و گاهی در کسالت بار بودن‌اش. شاملو رنگ سرخ را بیش‌تر در مبارزه و خون به کار برده است، حتی در مورد قطع شدن درختان جنگل، سرخی خون درختان بر سبزی جنگل تصویر می‌کند. احمد شاملو طبق بسامد بدست آمده از کل اشعارش، قریب به ۲۸۵ مرتبه از واژه "مرگ/ مردن" استفاده کرده است و در نقطه مقابل، بسامد واژه زندگی در اشعار او ۱۰۷ بار تکرار شده است. در بررسی اشعار مزبور درمی‌یابیم، تغییرات جوی و وضعیت آب و هوا در خلق اثر ادبی تأثیر انکارناپذیر دارند؛ به طوری که، خوشکامی، برانگیختگی‌های نیروافزا، افسردگی، اضطراب و برانگیختگی‌های عصبی در خلق آثار این شعرا در فصول مختلف، متفاوت و قابل ردیابی است. اثرپذیری شاملو و فروغ از اتفاقات طبیعی و غیرطبیعی و حوادث، تأثیر طولانی مدت و مشابهی بر روح و روان آن‌ها داشته است. چنانکه در اشعار سروده شده آن‌ها در خارج از کشور «غم غربت» و دغدغه‌های تمام نشدنی‌شان نسبت به وطن، خانواده، دوستان و نزدیکان قابل مشاهده بوده و سرایش آن‌ها را تا مدتی معطوف به خودش می‌کند.

جدول شماره ۴: بسامد واژه‌های مربوط به فصول سال در آثار احمد شاملو

ردیف	واژه	بسیست و سه	قطع نامه	هوای تازه	باغ آینه	لحظه‌ها و همیشه	آیندا در آینه	آیندا درخت و ...	قنفوس در باران	مرثیه‌های خاک	شکفتن در مه	ابراهیم در آتش	دشنه در دیس	ترانه‌های ...	مدایح بی صله	در آستانه	حدیث بی ...	جمع
۱	بارش، باریدن...	-	-	۵	۱	-	-	-	-	-	-	-	۴	۱	۴	-	-	۱۴
۲	ابر، ابرها ...	-	-	۳۶	۱	-	۲	۱	۲	۱	۲	۱	-	-	۵	-	-	۶۶

۱۰۷	-	۱	۳	-	۳	-	۱	-	۴	۲	۴	-	۲	۶۶	۱	۴	۲	زندگی، زندگانی	۳
۱۱۲	۴	۲	۸	۵	۶	۷	۱	۵	۴	۶	۹	۴	۱	۲۷	۴	۳	-	آسمان	۴
۹۸	-	۴	۴	۲	۵	۱	۲	۳	۳	۲	۲	۵	۲	۴۰	۲	۲	۱	باران	۵
۲۹	-	۳	۱	-	۱	-	-	۲	-	۵	۲	-	۳	۱۲	-	-	-	برف	۶
۱۰۵	۱	۲	۶	۲	۳	۴	۴	-	۱	۳	-	۳	۲	۵۱	۱	-	۴	سرد	۷
۹	-	-	۱	۲	-	۱	۱	-	-	-	-	-	-	۳	۱	-	-	سرما	۸
۵۵	۱	-	-	-	۴	۱	۱	۱	-	۴	۴	۱	۵	۲۵	۲	۲	۴	گرم	۹
۸	۱	-	۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۶	-	-	-	گرما	۱۰
۶۳	۱	۳	۵	۲	۱	۱	-	-	۱	۵	۲	۲	۲	۱۶	-	-	۲	غم	۱۱
۳۱	۲	۲	۴	۳	-	-	-	۲	-	۷	۱	-	۲	۷	-	-	۱	غمگین، غمین، غمناک	۱۲
۶۸	۲	۷	۶	۲	۳	-	-	۲	۳	۷	۴	۱	۱	۲۰	-	-	۱	شاد، شاداب...	۱۳
۵۸	۳	۱	-	۱	۳	۴	-	۲	-	۱	۲	۳	۵	۱۳	۲	-	۲	خنده	۱۴
۲۶	۱	۶	۱	۲	۲	-	-	-	-	-	۱	-	۱	۶	۲	-	۴	خندید، خندان...	۱۵
۸	-	-	-	-	-	-	۱	۲	۲	۲	۱	-	-	-	-	-	-	فصل، فصول...	۱۶
۵۸	۲	۷	۲	۳	۱	۲	-	-	۲	۷	۶	۲	۶	۱۷	۱	-	-	بهار	۱۷
۱۴	-	۱	-	۱	۱	۲	-	-	۱	۱	۱	-	۲	۲	۱	۱	-	تابستان	۱۸
۱۰	-	-	۱	۱	۱	-	۱	-	۱	-	-	-	-	۳	۱	-	۱	پاییز	۱۹
۷	۲	۱	-	-	-	-	-	-	۱	۲	-	-	۱	-	-	-	-	خزان	۲۰
۶	۱	۱	۱	۱	-	-	-	-	-	۱	-	-	-	۱	-	-	-	زمستان	۲۱

بررسی تأثیر روان‌شناختی فصل‌ها بر آفرینش هنری احمد شاملو و فروغ فرخزاد/ ۳۸۵

۲۶	۲	۱	۵	۲	-	-	-	-	۱	-	-	-	۴	۱۰	-	-	۱	گریه، گریان...	۲۲
۴۸	۲	۲	۳	-	-	۱	-	۴	۲	۲	۳	۱	۷	۱۸	-	-	۳	گریست، گرید...	۲۳
۱۵	-	-	۲	-	۲	-	-	-	-	-	-	-	۱	۹	-	-	۱	افسرده	۲۴
۱۱۰	۸	۳	۷	۳	۳	۱	-	۴	۳	۲	۴	۴	۲	۴۰	-	۱	۶	سیاه، سیه ...	۲۵
۲۵	۲	۲	۱	۱	۱	-	-	۱	-	۱	۱	-	۳	۱۰	۱	-	۱	سپید، سفید...	۲۶
۴۵	۲	۳	۳	۳	۲	۴	-	-	۲	۵	۱	۳	۴	۹	۳	-	۱	سبز	۲۷
۲۷	۱	۴	۱	۱	۲	-	-	۱	۲	-	-	-	۲	۸	۳	-	۲	زرد	۲۸
۶۵	۲	۶	۱	۱	۲	۲	۱	-	۱	۵	۱	۱	۳	۱۴	۱	۲	۱	سرخ	۲۹
۱۱	-	-	-	-	۵	۳	-	-	-	-	-	-	-	۳	-	-	-	آبی	۳۰
۱۸۷	۱	۵	۵	۸	۷	۱	۱	۵	۹	۱	۷	۲	۱	۷۸	۳	۵	۲	عشق	۳۱
۲۳	-	-	۸	۲	۱	۴	-	-	۲	۱	-	-	۱	۳	-	۱	-	عاشقی	۳۲
۷	-	-	۱	۱	-	-	-	-	-	۱	-	۱	-	۳	-	-	-	معشوق	۳۳
۹۹	۲	۱	۸	۳	۱	۳	۳	۳	۳	۶	۲	۴	۱	۴۵	۳	-	-	آتش	۳۴
۲۸۵	۱	۱	۲	۷	۲	۱	-	۶	۱	۲	۱	۱	۲	۶۳	۱	۸	۹	مرگ، مردن...	۳۵
۱۴۰	۳	۸	۱	۴	۵	۴	۵	۷	۵	۱	۶	۶	۱	۳۷	۵	-	۲	آب	۳۶
۷	-	۱	-	-	-	-	-	-	-	۱	۱	-	-	۳	-	-	۱	زشت	۳۷
۶۱	-	۲	۹	۲	۲	۸	۲	-	-	۶	۱	۱	۳	۱۱	-	۱	۱	زیبا	۳۸
۱۳۹	۳	۴	۸	۴	۱	۷	۳	۱	۶	۱	۴	۸	۱	۳۸	۱	-	۶	آفتاب	۳۹
۴۷	-	۳	۱	۳	۱	-	-	-	۲	۲	۵	۷	۴	۱۸	-	-	۱	ماهتاب،	۴۰

مهرباب																		
۴۱	شب	۱	-	۳	۱۶۵	۷	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۳۹۲
۴۲	یکشب، امشب	۱	-	-	۱۳	-	-	-	-	۱	-	-	-	-	-	-	-	۱۵
۴۳	روز	۳	-	۳	۵۱	۲	۱	۲	۸	۳	۲	۳	۲	۲	۴	۷	۱۱۸	
۴۴	دیروز، امروز...	-	۲	۴	۷	۱	-	-	۱	-	-	-	-	-	-	۱	۱۹	
۴۵	داغ	۱	-	۱	۱	-	۱	-	-	۲	-	-	-	-	-	-	۷	
۴۶	ماه	۱	-	۲	۸	-	-	-	-	۱	۱	-	-	-	۲	۱	۲۹	
۴۷	خورشید	۲	-	۱	۱۷	-	۱	۶	۵	۴	۳	۶	-	۵	۳	۶	۷۳	
۴۸	اشک	-	-	۱	۲۷	۱	۳	۶	۳	۲	۳	۱	۲	۹	۴	۶	۸۰	
۴۹	خسته	۲	-	-	۲۶	۲	۱	۱	۶	۴	۷	۴	۲	۹	۵	۲	۹۸	
۵۰	طبیعت	-	-	-	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	-	-	-	-	۷	
۵۱	یخ	-	-	-	۱	-	-	-	-	-	-	-	-	۱	-	-	۴	
۵۲	درد	۳	-	۲	۸۳	۸	۱	۶	۸	۲	۸	۲	۳	۱	۶	۲	۱۸۶	

جدول شماره ۵: بسامد واژه‌های مربوط به فصول سال در آثار فروغ فرخزاد

ردیف	واژه	اسپر	دیوار	عصیان	تولدی دیگر	جمع	ردیف	واژه	اسپر	دیوار	عصیان	تولدی دیگر	جمع
۱	باریدن	۳	۴	۱	۳	۱	۲۷	سبز	۲	۳	۲	۱۶	۳۰
۲	ابر، ابرها ...	۳	۵	۶	۸	۴	۲۸	زرد	۱	۱	-	۴	۶

بررسی تأثیر روان‌شناختی فصل‌ها بر آفرینش هنری احمد شاملو و فروغ فرخزاد/ ۳۸۷

۳	زندگی	۱	۵	۳	۲	۳	۴	۲۹	سرخ	۱	-	۹	۴	۱۴
۴	آسمان	۹	۱	۷	۱	۶	۵	۳۰	آبی	۲	-	۴	۸	۱۵
۵	باران	۱	۴	۵	۸	۲	۲	۳۱	عشق	۴	۲	۷	۲۳	۱۰۷
۶	برف	۱	۵	-	۴	۲	۱	۳۲	عاشقی	۸	۳	۷	۹	۲۷
۷	سرد	۷	۱	۱	۱	۹	۴	۳۳	معشوق	-	۱	-	۵	۶
۸	سرما	-	۱	-	-	-	۱	۳۴	آتش	۱	۱	۲	۶	۳۵
۹	گرم	۷	۴	۷	۷	۱	۳	۳۵	مرگ، مرده...	۴	۴	۵	۲۹	۱۴
۱۰	گرما	-	۱	-	۲	-	۳	۳۶	آب	۱	۳	۴	۴۷	۱۷
۱۱	غم	۱	۱	۴	۹	-	۴	۳۷	زشت	-	-	-	۱	۱
۱۲	غمگین...	۲	۱	۲	۷	۲	۱	۳۸	زیبا	۷	۹	۲	۵	۲۳
۱۳	شاد، شاداب	۱	۱	۱	۱	-	۳	۳۹	آفتاب	۴	۸	۱	۱۱	۸
۱۴	خنده	۱	۷	۲	۱	-	۲	۴۰	ماهتاب..	۴	۵	۲	۱	۱۲
۱۵	خندیدن	۲	۴	۱	-	۱	۸	۴۱	شب	۴	۳	۷	۵۷	۱۲
۱۶	فصل	۱	-	-	۴	۶	۱	۴۲	یکشب، امشب...	۹	۳	۳	۱	۴
۱۷	بهار	۷	۱	۹	۷	۳	۲	۴۳	روز	۸	۵	۱	۳۴	۱۰

۱۱	۲	۲	۳	۲	۲	دیروز، امروز و ...	۴۴	۶	-	۲	۱	۲	۱	تابستان	۱۸
۸	-	۲	۲	۲	۲	داغ	۴۵	۱ ۱	-	۱	-	۶	۴	پاییز	۱۹
۳۸	۵	۱۹	۱	۶	۷	ماه	۴۶	۶	-	۱	۲	۳	-	خزان	۲۰
۳۷	۴	۱۰	۳	۱ ۳	۷	خورشید	۴۷	۶	۱	۱	۲	۱	۱	زمستان	۲۱
۲۰	-	۱	۲	۷	۱ ۰	اشک	۴۸	۱ ۰	-	۳	۱	۱	۵	گرمسین	۲۲
۴۹	۲	۶	۸	۱ ۷	۱ ۶	خسته	۴۹	۷	۲	۱	۱	۲	۱	گریست، گرید...	۲۳
۵	۱	۱	۱	-	۲	طبیعت	۵۰	۸	-	۱	-	۲	۵	افسرده	۲۴
۰	-	-	-	-	-	یخ	۵۱	۴ ۱	۳	۱	۷	۶	۷	سیاه، سیه ...	۲۵
۴۹	۲	۱۳	۱ ۰	۱ ۲	۱ ۲	درد	۵۲	۲ ۰	-	۴	۷	۲	۷	سپید، سفید...	۲۶

کتابنامه

- اتکینسون، ریتا و دیگران. ۱۳۹۲ش، **زمینه روانشناسی هیلگارد**، ترجمه براهنی و دیگران، تهران: رشد.
- آیزمن، لئاتریس. ۱۳۹۵ش، **روانشناسی کاربردی رنگ‌ها (پنتون)**، ترجمه روح اله زمزمه، تهران: نشر بیهق کتاب.
- پورنامداریان، تقی. ۱۳۹۰ش، **سفر در مه**، تهران: نشر سخن.
- ترابی، ضیاء الدین. ۱۳۷۶ش، **فروغی دیگر**، تهران: نشر دنیای نو.
- حقوقی، محمد. ۱۳۹۳ش، **شعر زمان ما**، تهران: نشر نگاه.
- سیاهپوش، حمید. ۱۳۷۶ش، **زنی تنها: یادنامه فروغ فرخزاد**، تهران: انتشارات نگاه.
- شاملو، احمد. ۱۳۹۵ش، **مجموعه اشعار**، تهران: نشر نگاه.
- فرخزاد، فروغ. ۱۳۷۹ش، **دیوان**، با مقدمه بهروز جلالی، تهران: مروارید.
- کوپر، جی. سی. ۱۳۷۹ش، **فرهنگ مصور نمادهای سنتی**، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: نشر فرشاد.
- مجایی، جواد. ۱۳۸۱ش، **شناختنامه احمد شاملو**، تهران: نشر قطره.
- میرفتاح، منصوره. ۱۳۸۹ش، **جشن‌ها و آیین‌های ایرانی از دیروز تا امروز**، تهران: نشر محمد.
- یوسفی، فریبا. ۱۳۹۴ش، **پرواز را به خاطر بسپار: نقد و تحلیل و گزیده اشعار فروغ فرخزاد**، تهران: سخن.

مقالات

- باقری خلیلی، علی اکبر و منیره محرابی کالی. ۱۳۹۰ش، «پاییز؛ بررسی ادراک واقعیت و پذیرش خود و دیگران در غزلیات حافظ بر اساس نظریه شخصیت / خودشکوفایی ابراهام مزلو»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، سال سوم، شماره ۳، صص ۱-۱۸.
- باقی‌نژاد، عباس. ۱۳۸۶ش، «شاملو، شاعر زندگی و مرگ»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۹، زمستان، صص ۲۵-۵۴.
- پارساپور، زهرا. ۱۳۹۱ش، «بررسی ارتباط انسان با طبیعت در شعر»، ادب فارسی، دوره ۲، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۷۷-۱۰۰.
- پاشایی فخری، کامران. ۱۳۹۴ش، «بررسی نماد رنگ در آثار سعدی»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هشتم، شماره سوم، پائیز، صص ۴۲۹-۴۴۵.
- پناهی، مهین. ۱۳۸۵ش، «روانشناسی رنگ در مجموعه اشعار نیما: بر اساس روانشناسی رنگ

- ماکس لوشر»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۲ و ۱۳، تابستان و پاییز، صص ۴۹-۸۲.
- حسام‌پور، سعید و سمیه نبوی و اعظم حسینی. ۱۳۹۴ش، «مرگ و مرگ اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد»، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال سیزدهم، شماره بیست و چهارم، بهار و تابستان، صص ۷۷-۹۶.
- رجبی، غلامرضا. ۱۳۸۳ش، «اختلالات عاطفی فصلی (تشخیص، پیشگیری و درمان)»، فصلنامه تازه‌های روان‌درمانی، سال نهم، شماره ۳۱ و ۳۲، بهار و تابستان، صص ۲-۱۷.
- سلیمی، اعظم و علیرضا احمدیان. ۱۳۹۲ش، «اثربخشی فوتو توریسم در کنترل علائم اختلال افسردگی فصلی»، تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی (علوم جغرافیایی)، دوره ۱۳، ش ۲۸، صص ۱۹۱-۲۱۵.
- صفری، محمود و حیدر لطفی و بایندر آتش پنجه. ۱۳۸۷ش، «نقش عوامل جغرافیایی در رفتار انسان»، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، شماره ۱۸، تابستان، صص ۷۱-۷۸.
- علوی‌مقدم، مهیار و سوسن پورشهرام. ۱۳۸۹ش، «کاربرد نظریه روان‌شناسی رنگ ماکس لوشر در نقد و تحلیل شعر فروغ فرخزاد»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، شماره ۶، تابستان، صص ۸۳-۹۴.
- فلاح‌خواه، فرهاد. ۱۳۸۵ش، «مروری بر اندیشه شاملو»، فصلنامه ادبیات فارسی، شماره ۵، بهار، صص ۵۷-۷۶.
- کاظمی، هادی و پیرحسین کولیوند و آرزو اسحق آبادی. ۱۳۹۶ش، «روانشناسی رنگ و اثر آن بر طراحی بیمارستان و درمان بیمار»، علوم اعصاب شفای خاتم، بهار، دوره ۵، ش ۲، صص ۱۳۰-۱۴۲.
- کاویانی، حسین و نرگس کرم قدیری و نرگس ابراهیم خانی. ۱۳۸۴ش، «تغییرپذیری خلق در شرایط آب و هوایی و فصل‌های مختلف سال در جمعیت بهنجار»، روانپزشکی و روان‌شناسی بالینی ایران، شماره ۴۱، تابستان ۱۳۸۴، صص ۱۹۴-۲۰۳.
- گرامی، بهرام. ۱۳۹۵ش، «گل و گیاه در خمسه نظامی گنجه‌ای»، مجله ایران‌نامگ، سال ۱، شماره ۱، بهار، صص ۲۵۸-۳۱۶.
- مسکنی، زهره. ۱۳۸۴ش، «بررسی رابطه فصل‌های سال و ارتکاب جرایم: فصل گرما که از راه می‌رسد...!»، مجله اصلاح و تربیت، شماره ۳۷، فروردین، صص ۳-۵.
- نیکویخت، ناصر و سیدعلی قاسم‌زاده. ۱۳۸۹ش، «نسبت کاربرد رنگ واژه‌ها با روانشناسی شخصیت در شعر شاملو»، مجموعه مقالات پنجمین همایش پژوهش‌های ادبی تربیت معلم سبزوار، ۱۳۸۹، صص ۲۲۱۸-۲۲۳۹.

Bibliography

- Eisman, Leatrice. (1395). Psychology of the use of paintings (Pantone), Translated by Khoshnameh Khazmeh, Tehran, Behagh Book.
- Atkinson, Rita and others. 1392. Field of Psychology, Hailgard, Brahman translation and others. Tehran: Growth.
- Bagheri Khalili, Ali-e-Akbar, Mehrabi-Qali, Monirah. (1390), Autumn. The study of the perception of reality and the acceptance of oneself and others in Hafez's sonnets: based on the personality / self-actualization theory of Abraham Maslow, Farsi Language and Literature Studies, Isfahan University, Third Year, No. 3, p. 1-18.
- Baghi Nejad, Abbas. (1386). Shamloo, poet of life and death, mystical literature and mythology no. 9, winter, pp. 25-54.
- Parsapour, Zahra. (1391). "Investigating Human Relationship with Nature in Poetry". Persian Literature, Volume 2, Issue 1, Spring and Summer: 77-100.
- Pashayi Fakhri, Kamran. (1394). A Survey of the Color Symbol in Sa'di's Works, The Quarterly of the Stylistics of Farsi Prose and Persian Prose (Spring of Literature), Eighth, No. 3, Autumn, pp. 429 -445.
- Panahi Mahin. (1385). Color Psychology in the Nima Poems Collection: Based on the Psychology of Max Lusher's Color, Literary Research Quarterly, Nos. 12 & 13, Summer and Autumn, pp. 49- 82.
- Governors, Taghi. (1390). Travel in May, Tehran, Sokhan.
- Torabi, Zia al-Din. (1376). Another Forougeeh, Tehran, New World Publishing.
- Hesampoor, Saeed, Nabavi, Somayeh, Hosseini, Azam. (1394). Death and Death Thought in the Poems of the Brotherhood, Shamloo and Forough Farrokhzad, The Encyclopedia of Literature in the University of Sistan and Baluchestan, thirteenth, No. Twenty-Four, Spring and Summer, pp. 77-96.
- Legal, Mohammed. (1393). The Poem of Our Time (4) Forough Farrokhzad, Tehran, Publishing the Look.
- Rajabi, Gholamreza, Seasonal Emotional Disorders (Diagnosis, Prevention and Treatment), Journal of Psychotherapy, Ninth Year, No. 31 and 32, Spring and Summer 2004, p. 2-17.
- Salimi, Azam and Ahmadian, Alireza. (1392). "Effectiveness of Phototourism in controlling symptoms of seasonal depression disorder", Applied researches of geographic sciences (geographic sciences), Volume 13, Eng. 28: 191-215.
- Black, Hamid. (1376). Woman Only: Forough Farrokhzad Memorial, Tehran, Publishing House.
- Shamloo, Ahmed. (1395). Poetry Collection, Tehran, Publishing House.
- Safari, Mahmoud, Lotfi, Haydar, Fires, Baydar. (1387). The Role of Geographic Factors in Human Being, Geographical Quarterly of the Territory, No. 18, Summer, p. 71-78.
- Alawi Moqadam, Mahyar, Poursarram, Susan. (1389). Application of Max Lusher's Psychology Theory to Forough Farrokhzad's Poetry Review, Farsi Language and Literature Studies, No. 6, Summer, pp. 83-94.
- Farrokhzad, Forough. (1379). Divan, with the introduction of Behrouz Jalali, Tehran: Pearl.
- Falahatekhah, Farhad. (1385). A Review of Shamloo's Thoughts, Persian Literature Quarterly, No. 5, Spring, pp. 57-76.
- Kaviani, Hossein; Karim Ghadiri; Narges; Ebrahim Khani; Narges. (1384). Creativity variability in climatic conditions and different seasons of the year in normal population, Iranian psychiatry and clinical psychology, No. 41, Summer 2005, pp. 194-203.
- Kazemi, Hadi, Collywood, Pirhossein and Eshagh Abadi, wish. (1396). Color Psychology and Its Effect on Hospital Design and Patient Therapy, Neuroscience, Hepatology, Khatam,

Spring, Vol 5, No 2, pp. 130-142.

Cooper, J. Thirty (1379). Illustrated Dictionary of Traditional Symbols, Malihe Karbassian Translation, Tehran, Farshad Publishing.

Greetings, Bahram. (1395). Flowers and plants in the Khmenseh Military Ganjah, Iranian Journal of Nanagh, Year 1, No. 1, Spring, p. 258-316.

Mojabi, Javad. (1381). Known by Ahmad Shamloo, Tehran, Ghatra Publishing.

Housing, Venus. (1384). Investigating the relationship between the seasons of the year and the commission of crimes: the heat season that goes through ...! Journal of Reform, No. 37, April 3, p. 3-5.

Mirafteh, Mansoureh. (1389). Iranian celebrations and rituals from yesterday to today, Tehran, Mohammad Naser.

Nikobakht, Naser, Ghasemzadeh, Seyed Ali. (1389). The ratio of the use of color words to the personality psychology in Shamlo poetry, Proceedings of the fifth conference of Literary Teacher Training in Sabzevar, 2010, p. 2218- 2239.

Yusefi, Fariba. (1394). Remember the flight: critique and analysis of the poems of Forough Farrokhzad, Tehran, Speech.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی